

ویژه نامه هفته گرامیداشت هلال احمر



عکس: مهدیه غفوریان شهرآرا

بانوان امدادگر در هلال احمر
از روزهایی می گویند که عاشقانه در شرایط سخت در کنار مردم بودند

زنانی که زندگی می بخشند

۴

شهر بانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۶۵۹ روزنامه شهرآرا
۱۴۰۱ ۰۲ ۱۹ شنبه

این زن ها فرشته اند

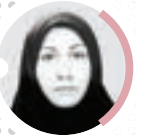
بانوان امدادگر در حوادث
با نگاه خواهانه
به یکدیگر یاری می رسانند

۳

بازنمایی رسانه ای
کارکردهای اجتماعی دختران امدادگر

مسئله ای به نام بودن یا نبودن!

۷



شبنم کرمی
روزنامه نگار

(پرتو)

بالندگی مشارکت آگاهانه و فراگیر اجتماعی زنان

«سازمان‌های مردم‌نهاد یاسمن‌ها، گروه‌های کوچکی متشکل از افراد علاقه‌مند به رفع یک معضل در جامعه هستند که برای تحقق اهداف خود، داوطلبانه در یک ساختار قانونی و منسجم، به شکل غیردولتی، غیرسیاسی، غیرانتفاعی و غیرتجاری به فعالیت‌های خیریه می‌پردازند.» این سازمان‌ها می‌توانند نقش مهمی در توسعه ایفا کنند، زیرا هم‌صدایی و مشارکت سازمان‌یافته در جوامع، پیشرفت را به دنبال دارد. حقیقت این است که در جوامعی با رویکرد سنتی، زنان از بسیاری زمینه‌های شغلی و اجتماعی دور می‌مانند و این مقوله خودسبب شکل‌گیری تجمعات و گروه‌های محلی می‌شود که برنامه‌ها و فعالیت‌های خیرخواهانه و داوطلبانه‌ای را در پی دارد. اما از آنجا که میزان آگاهی آنان از گستره فعالیت‌های مردم‌نهاد بسیار مختصر و در قواره‌ای محلی است از فعالیت‌هایی که می‌توانند در این قالب انجام دهند بی‌خبرند و هنوز شبکه شکل‌یافته مشخصی نیز در این زمینه وجود ندارد.

هرچند اکنون زنان در بیشتر بخش‌ها حضور فعالی دارند اما کم‌رنگ بودن آن‌ها در برخی زمینه‌های اجتماعی سبب گرایش بیش از پیش آنان به سوی ایجاد تشکلات خودجوش و مردم‌نهاد شده است تا با آزادی عمل بیشتری در قالب فعالیت‌هایی سازنده و مفید، ضمن برآورده کردن بخشی از نیازهای جامعه به برخی خواسته‌های درونی خویش نیز رسیده و خود را به جامعه، اثبات کنند. به یقین توانمندسازی زنان یکی از ارکان توسعه پایدار است. بنابراین آگاه‌سازی آنان در مسیر فعالیت‌های مردم‌نهاد در مجموع می‌تواند مسیر توسعه ملی را فراهم آورد. اگر به فعالیت‌های داوطلبانه بانوان، بهاء داده شود افزون بر کمک به چرخه‌های اقتصادی، برای اثبات توانایی‌های خود به جامعه هم از تمام ظرفیتشان بهره می‌گیرند و از این رهگذر حقوق کم‌تر دیده شده خویش را نیز به جامعه گوشزد می‌کنند.

زنان در کنار جایگاه محوری و نقش سنتی خود در خانواده، مسئولیت‌هایی بنیادین را بر عهده دارند که این مسئولیت‌ها در باره زنان بدسرپرست یا سرپرست خانوار اهمیت دوچندان می‌یابد. از آنجا که مشارکت در تشکلات داوطلبانه مسیری امن برای زنان فعال محسوب می‌شود آگاهی آنان درباره فعالیت‌های قانونی‌ای که از این طریق می‌توانند انجام دهند می‌تواند بسیاری از بانوان خانه‌دار و هم‌چنین سرپرست خانوار را به چرخه تولید و اقتصاد و متن جامعه رهنمون شود و به تلاشی سازنده وادارد.

از سوی دیگر، نمی‌توان تأثیر مثبت رونق سمن‌هایی را که همسوا نیازهای جامعه شکل می‌گیرند در کوچک شدن بدنه دولت‌ها نادیده گرفت. جهت‌گیری تخصصی سازمان‌های مردم‌نهاد با حضور بانوان که نیمی از جمعیت فعال هر جامعه را شامل می‌شوند و بر ساختار خانواده و توسعه فرهنگی و اجتماعی اثر می‌گذارند انکار نشدنی است.

آنگاه که فعالیت سمن‌های محلی از قالب واحدهای خبریه صرف به فعالیت در حوزه‌های مختلف فردی، خانوادگی، تحکیم خانواده، مباحث حقوقی، زیست‌محیطی، اشتغال‌زایی و کارگاه‌های کارآفرینی گسترش یابد به یقین کشور پای در مسیر توسعه نهاده و می‌توان سمن‌ها را در این راه بازی نظام دانست. شک نیست که توان‌افزایی سازمان‌های مردم‌نهاد و برون‌سپاری کارها به مردم، به‌ویژه بانوان که نقش تعیین‌کننده‌ای در تربیت نسل‌ها دارند، می‌تواند سرمایه‌ای ارزشمند برای آینده کشور باشد. بنابراین دانشگاهیان هم باید آگاهی درباره مشارکت اجتماعی از طریق سمن‌ها را به سطح جامعه و به‌ویژه اقشار مختلف بانوان تسری دهند تا نتیجه پژوهش‌های علمی آنان از سوی زنان، در عمل، ظهور و بروز اجتماعی یابد.



شهربانو

۲۳ شهریور
۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۱
۷ شوال ۱۴۴۲ شماره ۳۶۵۹

(۲)



عادل نجفی
مترجم

(آفاق)

پیشتازی بانوان در فعالیت‌های داوطلبانه

تجربه نگاری فعالیت‌های این نهاد منشعب از سازمان ملل نشان می‌دهد میان جنسیت افراد و فعالیت‌های داوطلبانه روابط پیچیده و چند متغیره‌ای برقرار است. به طور کلی نقش‌های جنسیتی افراد بر میزان مشارکت و تمایل آن‌ها به مشارکت در چنین فعالیت‌هایی تأثیر مستقیم دارد. این تفاوت‌های هویتی و ذاتی نشان می‌دهند زنان در سراسر جهان بیشتر از مردان مایل به مشارکت در فعالیت‌های داوطلبانه هستند. بیشترین نرخ مشارکت زنان در امور داوطلبانه با ۶۷ درصد مربوط به منطقه آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب و کمترین آن با ۴۹ درصد از منطقه آسیا و اقیانوسیه گزارش شده است. هنجارهای فرهنگی و نوع نگاه به فعالیت‌های داوطلبانه در هر منطقه‌ای از جهان می‌تواند دلایل تفاوت این الگوها و روندها را نشان دهد. اگرچه به‌ویژه با توجه به سیاست‌های اعمالی از سوی نهادهای درگیر در فعالیت‌های داوطلبانه، زنان و مردان سهم مشابهی در فعالیت‌های رسمی داوطلبانه دارند اما زنان با ۵۹ درصد مشارکت، سهم بیشتری در فعالیت‌های غیررسمی داوطلبانه دارند. نکته حائز اهمیت در فعالیت‌های داوطلبانه غیررسمی، حمایت‌های کمتری است که از آن‌ها می‌شود. به عبارت دیگر، فعالان داوطلب غیررسمی با چالش‌های بیشتری در محافظت از خود در حین انجام وظیفه، جذب کمک‌های بیشتر و چالش‌های قانونی مواجه هستند.

ایده فعالیت‌های داوطلبانه قرن‌هاست که پایه‌ای زندگی بشری ادامه دارد. واژه «داوطلب» نیز در متون و رخدادهای مختلف از قرن هجدهم میلادی به این سو وارد گفتمان عمومی شده است. شاید همه ما به نحوی بخواهیم و تمایل داشته باشیم به نزدیک‌ترین انجمن غیردولتی در نزدیکی خود کمک کنیم اما در این میان، زنان پیشتاز فعالیت‌های عام‌المنفعه داوطلبانه نیز هستند.

زنان در صحنه

همه ما با سلب‌ریتی‌های دنیای معاصر که پرده‌های سینما و سالن‌های موسیقی را فتح کرده‌اند کمابیش آشنا هستیم. بسیاری از ما نام آنجلینا جولی، بازیگر هالیوودی، آشنا هستیم. سلب‌ریتی دنیای سینما همین روزها نیز در جنگ‌های دنیا برای جمع‌آوری کمک و رساندن آن به جنگ‌زده‌ها حاضر شد. اما نگاهی به تاریخ فعالیت‌های داوطلبانه زنان، نام‌های بزرگ دیگری را به ما نشان می‌دهد. آگاتا کریستی، نویسنده نام‌آشنای بریتانیایی که در طول زندگی خود ۶۶ رمان کارآگاهی و ۱۴ مجموعه داستان کوتاه را به رشته تحریر درآورد، پایه‌ای بسیاری دیگر از زنان در طول جنگ جهانی اول به ارائه خدمات درمانی و کمک به کادر درمان پرداخت.

مشارکت زنان به روایت آمار

نهاد نیروهای داوطلب سازمان ملل متحد UN Volunteers که فعالیت خود را از دهه ۷۰ میلادی آغاز کرده است یکی از بزرگ‌ترین نهادهای حامی فعالیت‌های داوطلبانه در جهان شناخته می‌شود. سازمان ملل تلاش دارد تا از طریق جذب کمک‌ها و نیروهای داوطلب برنامه‌های مختلف صلح‌بانی و توسعه را در نقاط مختلف جهان پیاده کند. ۵۱ سال فعالیت نظام‌مند و پیوسته این نهاد نشان می‌دهد فعالیت‌های داوطلبانه نه تنها به جوامع دریافت‌کننده کمک‌ها در مسیر رسیدن به توسعه پایدار مفید هستند بلکه افراد داوطلب نیز تغییرات روحی و اجتماعی زیادی نظیر تقویت اعتماد، اتحاد و مسئولیت‌پذیری را به دنبال دارد.

زنان برای زنان

به طور بدیهی مردان و زنان در هنگام فعالیت‌های داوطلبانه در نقش‌های متفاوتی ایفای وظیفه می‌کنند که با توجه به نوع سمن و فعالیت‌های آن می‌تواند در طول زمان نیز تغییر کند. اما در بسیاری از کشورها، نوع فعالیت‌های داوطلبانه زنان و مردان متأثر از هنجارهای جامعه نیز هست. به عبارت دیگر با توجه به آنچه در جامعه برای فعالیت زنان و مردان متناسب تلقی می‌شود، فعالیت‌های داوطلبانه نیز تقسیم‌بندی می‌شوند. برای نمونه، در بیشتر نقاط جهان زنان فعال در فعالیت‌های داوطلبانه بیشتر به دیگر زنان و دختران خدمات‌رسانی می‌کنند.

منبع: نهاد داوطلبان سازمان ملل



عکس تزئینی است



این زن‌ها فرشته‌اند

بانوان امدادگر در حوادث با نگاه خواهرانه به یکدیگر یاری می‌رسانند

گرفته است. تا خودت را به آسانسور می‌رسانی، برق قطع شده است. راه‌پله‌ها هم بسته است. ناچار به واحد خودت برمی‌گردی و لب پنجره خودنمایی می‌کنی تا آتش‌نشان‌ها بدانند یکی هم در این طبقه هست. ترس در سراسر وجودت نشست است. یک نفر با بالابر مقابل پنجره می‌آید. لبه شیشه‌ای کلاهش را بالا می‌دهد و دستش را دراز می‌کند تا دست تو را بگیرد و از بیم نجاتت دهد. او یک زن آتش‌نشان است. دستش را که گرفتی، همان لحظه در آغوش او های‌های گریه می‌کنی. با خودت می‌گویی چه خوب است که او یک زن است.

همه این گمانه‌ها، حادثه‌هایی هستند که اگر خودت آن‌ها را تجربه نکرده باشی، دیگرانی هستند که آن‌ها را تجربه کرده باشند و زنان امدادگری هستند که این لحظه‌ها را بسیار دیده‌اند. لحظه‌هایی از ترس و از ناامیدی که یک امدادگر به فریاد آن‌ها رسیده است و آنجایی که این امدادگر یک زن بوده، نفسی راحت و عمیق بردل نشانده است. وقتی امدادگری یکی از جنس خودت است، در آن لحظه که هیچ چیز را نمی‌توان پیش‌بینی کرد، می‌توانی نفسی راحت بکشی و راحت به او اعتماد کنی، اعتمادی از جنس نیازها، بایدها و ارزش‌های زنانه‌ای که نه تنها زنان بلکه مردان هم آن را قبول دارند و می‌پسندند.

جمعیت جلومی‌آید، نبض زن مصدوم را می‌گیرد و چادر روی تن او می‌کشد. با خودت می‌گویی: چه خوب شد که اینجای زن امدادگر است.

این بار فرض کن در خانه نشسته‌ای. کتاب یا گوشی یا کنترل تلویزیون را در دست گرفته‌ای که ناگهان همه‌جا با هم می‌لرزد. تو در میان آشوب و فریاد و فرار، یاد آن جمله مادر بزرگ می‌افتی که همیشه می‌گفت لباس کافی به تن داشته باشی و به‌ویژه شب‌ها که اگر زلزله شد و خواستند شما را از زیر آوار در بیابند برهنه نباشید. خدایا مرز فکرت را نمی‌کرد زنان هم کم‌کم جرئت کنند و امدادگر شوند. در میان فریاد و فرار، فقط در دلت دعا می‌کنی اگر اتفاقی افتاد، یکی از زیر آوار بیرون بیاید که به قول مادر بزرگ خدایا مرز، آبروی زنی نباشد.

این بار فرض کن که در طبقه چهارم خانه نشسته‌ای یا ایستاده‌ای یا مشغول آشپزی هستی، ناگهان صداهایی می‌شنوی. یک نفر محکم در آپارتمان را می‌زند و می‌گوید طبقه دوم آتش

فرض کن یک روز بهاری است. بار و بنه را بسته‌ای و می‌خواهی راهی سفر شوی. ماشین را سرویس کرده‌ای، ساک‌ها را هم بسته‌ای و به رسم همیشه صدقه سفر را کنار گذاشته‌ای.

خودت و خانواده‌ات را به خدای سپاری و راهی جاده می‌شوی. عوارضی را رد می‌کنی و سفر شروع می‌شود. کنار و گوشه جاده پر است از تابلوهای «احتیاط کنید!». مدام در دلت این جمله را تکرار می‌کنی که باید مراقب جان خانواده‌ات باشی. تو مراقبی اما ناگهان خودرو جلو از شانه جاده بیرون می‌زند و به تپه‌ای می‌خورد و چپ می‌شود. سریع می‌ایستی. می‌خواهی کمک کنی اما دست زنی از شیشه ماشین بیرون زده است. تردید داری جلو بروی یا نه! از اطراف می‌گویند بگویند خانمی جلو بیاید و روی تن این خانم را بپوشانند. زنان اطراف صحنه تصادف تحمل دیدن آن را ندارند. ناگهان زنی که می‌گویند امدادگر است از میان

نقش آفرینی زنان در امداد و نجات

نقش زنان در تحقق بشردوستانه

مطالعات و تحقیقات گسترده‌ای درباره مواجهه صحیح با سوانح در جهان صورت گرفته است که همگی نشان از این دارد که ذات بشردوستانه زنان می‌تواند در نقش آفرینی آن‌ها در سوانح کمک کند. بی‌گمان در شرایط نامتعادل عملکرد زنان تا به امروز چندان دیده نشده است و مطالعات جامع‌تری درباره نقش زنان هنگام ورخداد و بعد از آن باید در نظر گرفته شود.

لازم را دیده‌اند در برابر سوانح مقاوم‌ترند. مثلاً بر اساس آمار منتشرشده بعد از زلزله رودبار در ایران اکثر خانواده‌هایی که زن در آن زنده ماند توانست به سرعت اسکان موقت بگیرد و خانواده را حفظ کند. همین‌طور در زلزله لاتور هندوستان ۳۵۰۰ زن که آموزش‌های لازم در امداد و نجات را می‌دانستند به طور خودگردان توانستند نیازهای ضروری و بهداشتی را فراهم کنند.

در سیل و زلزله اخیر لرستان و گلستان در مناطقی که زنان درگیر سانحه آموزش‌های لازم برای روبه‌رویی با بحران را دیده بودند شرایط کمک‌رسانی تسهیل شد.

مدیریت بهداشت

چیزی که شاید کمتر به آن اشاره شده است آمادگی و آموزش زنان در تهیه داروست. هم‌چنین زنان می‌توانند به کودکان و سالمندان زودتر خدمات‌رسانی کنند. از طرفی داشتن اطلاعات از اصول پزشکی اولیه، بهداشت محیط، کنترل و تشخیص بیمارهای سطحی، همگی، جزو مواردی هستند که می‌توانند به جامعه کمک کنند.

توانمندسازی زنان در درواکنش به حادثه‌ها

اینکه زنان ایرانی در سخت‌ترین شرایط کشور و بحران‌های پی‌درپی سیل و زلزله چه نقشی در کمک به هم‌جنسان خود داشتند نیز جای اهمیت و تأکید دارد. جذب بانوان سبب ارتقای سطح آموزش خدمات داوطلبانه در این سال‌ها شده است زیرا زنان مادران نسل‌های آینده کشور هستند و می‌توانند آموزش‌های ضروری را به فرزندان خود منتقل کنند. از طرفی زنانی که آموزش‌های

راستش اگر بخواهم با کلمات بازی کنم باید بگویم که زنان نیمی از جامعه هستند و باید در همه کارها از آن‌ها استفاده شود اما این فقط بخشی از کلی‌گویی‌های است که این روزها به‌ویژه در هر کانال و شبکه مجازی می‌بینیم بی‌آنکه به صیغه حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی توجه داشته باشیم. زنان ایرانی چه به صورت رسمی و غیررسمی با توجه به روحیه مادرانه‌ای که داشتند در بخش امداد و نجات فعال بودند و در سال‌های اخیر با آموزش‌های پیشرفته و مدرن توانسته‌اند نقش شایسته‌ای را در خانواده ایفا کنند. اگرچه این اقدامات هنوز نیاز به حمایت دارد.

من زنده‌ام

بگذارید گریزی بزنم به یک چهره نام‌آشنا که شاید خیلی از ما او را به عنوان قهرمان کتاب «من زنده‌ام» بشناسیم، زنی که چهار سال در استخبارات عراق اسیر بود اما بخش مهمی از زندگی او و اینکه در



حمیده وحیدی
روزنامه‌نگار



زنانی که زندگی می بخشند

زلزله بم، انفجار قطار نیشابور، زلزله کرمانشاه، سیل سیستان و... اتفاقاتی هستند که هر کدام ما از آن ها چیزهایی را شنیده ایم و در قاب کوچک تلویزیون با تماشای اندوه و غم مردم شاید گریسته ایم. ما همه چیز را از کیلومترها این طرف تر تماشا کرده ایم و شاید گاهی کانال را چرخانده ایم چون دیگر توان دیدن آن را نداشته ایم در حالی که در همان زمان کیلومترها آن طرف تر افرادی در میان همین صحنه ها بوده اند و این حوادث بخشی از خاطرات زندگی شان شده است، خاطراتی که زیستن با آن ها را خودشان انتخاب کرده اند. در این شماره شهربانو با سه بانو که در هلال احمر مشغول به کار هستند، گفت و گو کرده ایم.



لیلا جان قربان

شهربانو

شماره ۲
۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۱
۷ شول ۱۴۴۲ شماره ۳۶۵۹

(۴)

+ پرستار بودم

مریم یوسفی از آن هایی است که امدادگری را با عشق انتخاب کرده است و خط قرمز زندگی اش همین کار و خدمت به مردم است. او از سال ۷۳ زمانی که دانشجوی پرستاری بوده است به پیشنهاد یکی از مربیان خود به عنوان کادر مربی وارد هلال احمر می شود و مربی کلاس های امداد و کمک های اولیه می شود و از آن سال تا امروز در حوادث زیادی حضور می یابد. حضور در میان مردم زلزله زده بم، کمک به مردم سیل زده سیستان و بلوچستان و همراهی با مردم آواره میانمار از جمله مشارکت های اجتماعی اوست. «از سال ۷۳ به عنوان مربی در مجموعه هلال احمر وارد شدم. پرستار بودم ولی به پیشنهاد یکی از مربی هایم وارد این کار شدم. به دلیل شرایط زندگی ام از سال ۷۵ تا ۸۰ مجبور شدم به شیراز بروم که آن زمان هم در بیمارستان و هم در جمعیت هلال احمر فارس فعالیت می کردم و درس کمک های اولیه را آموزش می دادم. سال ۸۰ دوباره به خراسان رضوی برگشتم و تا سال ۸۷ مربی بودم. بعد از آن عنوان سوپروایزر آموزشی دریافت کردم و بعد از تغییراتی که در هلال احمر رخ داد مسئول امور جوانان استان شدم. بعد از آن سال ۸۷ تا ۹۰ به تهران رفتم و آنجا هم مسئول آموزش امور جوانان جمعیت شمیرانات بودم. سال ۹۰ دوباره به خراسان رضوی برگشتم و مسئول امدادگران و نجاتگران استان شدم. الان هم معاون آموزش و پژوهش جمعیت هستم. در این فاصله فوق لیسانس روان شناسی را هم براساس نیازی که در جمعیت وجود داشت گرفتم و عضو تیم های باز پیوند هلال شدم و دوره های بین المللی آن را هم گذراندم. در تمام این مدت هر چه از حادثه می دانستم در قالب آموزش و مانورها بود تا اینکه وارد زلزله بم شدم.»



+ در جریان بم بودم

او بعد از سال ها آموزش در سال ۸۲ در زلزله بم به عنوان اولین تجربه عینی از یک زلزله حضور می یابد و تیمی از بانوان امدادگری را که آموزش داده است همراه با خود در دومین روز از حادثه در محل مستقر می کند. «روز دوم زلزله همراه با ۱۷ خانم امدادگر به منطقه رفتم و این اولین باری بود که در کل جمعیت هلال احمر کشور خانم ها در منطقه حضور پیدا می کردند. خراسان رضوی اولین تیم خواهران را به منطقه می برد. مسلما مشکلاتی وجود داشت و عده ای فکر می کردند که خانم ها در منطقه نمی توانند کاری انجام دهند. آنجا یک چادر گروهی زدند. ما در این چادر ۱۰ روز زندگی کردیم و کارنامه درخشانی از خود به جا گذاشتیم. بچه ها در حمایت های روانی و توزیع دارو و اقلام فعالیت می کردند. بعضی از بچه ها هم که مهارت امداد و نجات داشتند در برخی از مناطق که تشخیص داده می شد حمام زنانه یا محل هایی این چنین است وارد می شدند.»

+ جلسات دعا برگزار می کردیم

آن ها ۱۰ روز در منطقه می ماندند و طبق قاعده امدادگران که بیش از ۱۵ روز در یک منطقه نباید بمانند دوباره به خانه های خود باز می گردند. «تجربه سختی بود. هر شب با بچه های امدادگر جلسات دعا برگزار می کردیم تا بتوانیم با نیروی مضاعف کارها را انجام دهیم. در سیل سیستان و بلوچستان و زلزله بوشهر هم ما این تجربیات را داشتیم و سعی کردیم به بهترین شکل کمکی برای مردم باشیم و با امکانات و تجهیزاتی که به همراه داشتیم باری برای منطقه ایجاد نکنیم.»



+ جنازه هایی که سال ها داغ را تازه کرد

این بانوی امدادگر پس از ورود به بم و مواجهه با مردم زلزله زده خاطرات تلخ و دردناک بسیاری را تجربه می کند که تمام این دردها و تلخی را برای کمک به هم نوع به جان می خورد. «در بم صحنه های غم انگیز خیلی زیاد بود. سال ها بود که من موارد مربوط به زلزله را آموزش می دادم تا اینکه سال ۸۲ وارد زلزله بم شدیم. در بدو ورود با یک چاله مواجه شدم که تصور من را از زلزله و آنچه آموزش داده بودم عوض کرد. خانه هایی را دیدیم که ویران شده بود و فقط دیوارهای آن ها باقی مانده بود و عجیب که در آن شرایط دیوارهایی را دیدیم که قاب عکس «...» داشت و سالم مانده بود. دیدن شیون و ناله مردم و افرادی که همه کسان خود را از دست داده بودند سخت بود. ما خانه هایی را می دیدیم که اطراف آن ها هیچ کسی نبود و ما متوجه می شدیم که تمام اعضای این خانواده و فامیل های نزدیک آن ها در زلزله از بین رفته اند. افرادی بودند که با بیل و کلنگ تلاش می کردند عزیزان خود را از زیر آوار بیرون بیاورند و امید داشتند که شاید اعضای خانواده زنده باشند. یادم هست که وقتی خسته شده بودم و می خواستم کمی کمر راست کنم به یک درخت نخل تکیه دادم تا آمدم دستم را به پشتم ببرم احساس کردم به یک چیز سفتی خورد، نگاه کردم دیدم اجساد یکی از خانواده هاست که بیرون آورده اند تا دفن کنند.»

+ مشتش را باز کرد و...

تلخی درد مردم زلزله زده در حدی است که حتی یادآوری آن ها هم اشک بر چشم های این امدادگر می نشاند اما او باید سخت و مقاوم باشد. «در ماجرای زلزله بم من بچه ای را دیدم که برای چند روز دست خود را مشت کرده بود. با حمایت های روانی که انجام دادیم و صحبت هایی که با او کردیم کم کم مشت خود را باز کرد. اما یکبار دیدم گوش مادرش در دستش است که در زمان زلزله و زیر آوار گوش مادرش در دستش مانده بود. صحنه های بسیار دردناکی بود. مخروبه های زیادی دیده بودیم و کلا تصور ما از خانه تغییر کرده بود. وقتی که برگشتیم و من وارد خانه شدم همه چیز برایم عجیب بود. اینکه خانه سقف و دیوار دارد برایم تازگی داشت. ما شاهد خانه هایی بودیم که هیچ چیز از آن ها باقی نمانده بود.»

+ موج انفجار همه لباس ها را برده بود

خانم یوسفی بعد از تجربه زلزله بم، وارد تجربه دیگری می شود که برای ما با عنوان حادثه قطار نیشابور شناخت، تجربه ای که در آن یکی از همکاران او به شهادت می رسد. «بعد از ماجرای بم وارد حادثه قطار نیشابور شدیم. وقتی وارد نیشابور شدیم آنجا با اجساد برهنه ای روبه رو شدیم که موج انفجار همه لباس های آن ها را برده بود. در لحظات اول وقوع حادثه فکر کرده بودیم که زلزله رخ داده است و تجهیزات آن را به همراه برده بودیم که از طریق استانداری متوجه شدیم انفجار بوده و برگشتیم و تجهیزات لازم آن را برداشتیم. آنجا نتوانستیم کاری انجام دهیم چون خیلی ها از بین رفته بودند و بازمانده ای وجود نداشت و در انفجار دوم متأسفانه یکی از همکاران امدادگر را از دست دادیم. به دلیل انفجار دوم، در بی سیم ها اعلام کرده بودند که سریع منطقه را ترک کنید ولی ظاهراً همکار ما متوجه صدای بی سیم نشده بود و او را از دست دادیم.»

➤ راهی میانمار شدیم

این بانوی امدادگر در کارنامه خود فعالیت بین‌المللی در کمک به مردم میانمار را نیز به ثبت رسانده است. یکی از اتفاقات دیگر ماجرای آوارگان میانمار بود. این یک قرار بین‌المللی است که ما باید به داد دیگران در دیگر کشورها هم برسیم. سال ۹۶ از طرف فدراسیون چهار خانم به همراه ۱۱ آقا در یک تیم پانزده نفره راهی میانمار شدیم. تمام هزینه‌ها و کمک‌هایی که برای مردم میانمار بردیم از طریق کمک‌های مردمی بود که آن زمان از طریق کمپین قند پارسی جمع‌آوری شده بود. یک ماه آنجا در چادرهای انفرادی زندگی کردیم. چادرهایی که حتی سرت هم در آن‌ها نمی‌توانی بالا بیاوری. در اردوگاه فنلاند تمامی امدادگران زندگی می‌کردند. هرروز به کمپینی که در منطقه صفر مرزی میانمار و بنگلادش زده شده بود می‌رفتیم و به آوارگان کمک می‌کردیم. آنجا هم خانه‌ای در کار نبود و مردم با چوب‌های بامبو برای خودشان چهاردیواری درست کرده بودند و گرمایش آن‌ها هم با همین چوب‌ها بود.

➤ پابرنه بودند و لباس نداشتند

او کمک به مردمی که حتی هم زبان خودش نبودند را هم از وظایف یک امدادگر می‌داند و در آنجا کمپسی ایجاد می‌کنند. «هر روز تا ساعت ۴ بعد از ظهر ویزیت بیماران، بازی با بچه‌ها و کارهای مهارتی انجام می‌دادیم و بیشتر برنامه حمایت‌های اجتماعی و روانی و کارهای درمانی انجام می‌دادیم. مهم‌ترین مشکل ما در میانمار این بود که ما به زبان انگلیسی مسلط بودیم و آن‌ها به زبان میانمار می‌گویند. همین مجبور بودیم مترجم بگیریم که ما به آن‌ها انگلیسی بگوییم و آن‌ها به میانمار می‌ترجمه کنند و باز حرف‌های آن‌ها را به انگلیسی برای ما ترجمه کنند. اما در بحث ارتباط برقرار کردن با بچه‌ها من مشکلی نداشتم. با هم بازی می‌کردیم و نقاشی می‌کشیدیم. آن‌جا یک مدتی بیماری تیفوئید خیلی شایع شده بود و چون من پرستار بودم به عنوان غربالگر هم فعالیت داشتم. ابتدای چادر، حلق، دهان و چشم‌های افراد را معاینه می‌کردم و اگر علائم داشتند آن‌ها را چادر ایزوله می‌کردم و اگر مشکلی نداشتند به چادر همگانی وارد می‌شدند. ایزوله هم که می‌کردم اگر فردی سرم یا دارو نیاز داشت به او می‌دادم و بعد آن‌ها را به بیمارستان‌های مربوط اعزام می‌کردم. مردم میانمار مردم خیلی خوب و نجیبی بودند و خیلی سخت‌ زندگی می‌کردند. پابرنه بودند و لباس نداشتند. بچه ۱۰ سال به پایین آنجا هیچ لباسی نداشت. همان موقع ما خودمان پولی جمع کردیم و برای بچه‌ها لباس خریدیم. یکی از خاطرات خوبی که آنجا داشتم بازی با بچه‌ها بود. یک روز خودم با چندتا از همکاران وسطی بازی کردیم تا بچه‌ها یاد بگیرند و با ما بازی کنند.»

➤ من عاشق شغلم هستم

اما زندگی با تمام این خاطرات چندان مشکل نیست. زندگی که با حادثه‌ای که هیچ‌گاه خبر نمی‌کند عجین شده است. «این کار طبقات خودش را در زندگی دارد. زمانی که میانمار بودم همسر من به دلیل کاری که برزبل سفر کرده بود و بچه من در خانه تنها بود. البته آن زمان بزرگ بود ولی چهار سالش بود که من بی‌رفتم. پیش مادر بزرگ و خاله‌اش بزرگ شد. زمانی که میانمار رفتم ۲۰ سالش بود و اتفاقاً مرخص هم شده بود ولی خودش مدیریت کرده بود. پسرم به این شرایط کاری من عادت کرده است. زندگی ام قطعاً تحت الشعاع این کار است ولی آن را مدیریت کرده‌ام. من عاشق شغلم هستم و خانواده‌ام می‌دانند که خط قرمز من کارم است و با شرایط من کنار آمده‌اند. با بچه‌های امدادگر زندگی کرده‌ام و مثل خانواده‌ام هستند. با تشکیل گروه بانوان رفته‌رفته مثل بچه‌ای که بزرگ می‌شود و به آن وابسته می‌شوی من هم به این کار و گروه وابسته شده‌ام.»

➤ برگشتن من با خداست

این سبک زندگی سخت است اما جایی که پای عشق به میان می‌آید سختی‌ها معنی می‌دهند تا جایی که امدادگر قصه ما پرستاری را رها می‌کند. «زندگی در بیمارستان و پرستاری روی روال بود و من می‌دانستم که چه زمانی در خانه هستم و چه زمانی باید سرکار باشم ولی در هلال احمر وقتی به اداره می‌آیی برگشت تو با خداست. یکی از این مواردی که می‌گویم مربوط به سال ۹۷ و زلزله فریمان است. طبق روال ما در دبیرخانه طرح ملی خدمات امداد و نجات نوری که هر سال در هلال احمر تشکیل می‌شود من از ۲۵ اسفند تا ۱۷ فروردین درگیر کار بودم و به پسرم قول داده بودم ۱۷ فروردین کارم تمام می‌شود و به خانه می‌آیم که ۱۷ فروردین همین که کار را جمع کردم و تحویل دادم، ناگهان زلزله فریمان رخ داد و تا ۲۳ اردیبهشت همان‌جا ماندم و درگیر کار شدم. هر وقت اداره می‌آیم و می‌پرسند کی برمی‌گردم، می‌گویم رفتن من با خودم است و برگشتنم با خداست. این‌ها برای من سختی نیست چون با عشق کارم را انجام می‌دهم. کار ما ساعت ندارد و یکی از مشکلات این است که پذیرش خانم‌ها در حادثه سخت است. در ماجرای میانمار ما اولین خانم‌هایی بودیم که به منطقه وارد شدیم و آن قدر خوب درخشیدیم که فدراسیون ما را عضو تیم‌های اضطراری بین‌المللی کرد.

➤ من را روی صندلی داغ نشانند

آرزوهای این بانوی امدادگر نیز آرزوهایی مردمی از جنس کمک و ایثار و نجات جان دیگران است. «آرزوی من این است که همه مردم به سطحی از آگاهی و توانایی برسند که هرکدام یک امدادگر باشند. در نمایشگاه بین‌المللی مشهد من را روی صندلی داغ نشانند و عکسی به من نشان دادند. در آن عکس بچه‌ای پلاکاردی در دست گرفته بود که روی آن نوشته بود از شما متشکریم مردم. به من گفت چرا روی این ننوشته است امدادگر. جواب دادم که آرزوی من این است آن قدر آموزش به مردم بدهم که در هر خانواده یک نفر آموزش دیده دیده باشد و مردمی باشند که همه امدادگر هستند. آن وقت این جمله هم درست می‌شود. متأسفانه مردم با حوادث هیجانی برخورد می‌کنند و خیلی کم پیش می‌آید که یک فرد آموزش دیده وارد صحنه حادثه شود و بتواند کار خود را به خوبی انجام دهد. بارها شده است که خودم وارد صحنه حادثه شده و گفته‌ام که فرد را تکان ندهید چون احتمالاً مشکل نخاعی به وجود می‌آید و صبر کنید، ولی مردم صبر نمی‌کنند و به فرد آسیب می‌رسانند. خیلی از افرادی که از طرف مردم به بیمارستان منتقل می‌شوند دچار ضایعه نخاعی می‌شوند. خیلی پیش آمده است که صحنه‌هایی از تصادف را دیده و وارد شده‌ام. این حادثه حتی در مورد خانواده خودم هم بوده است. خواهرم را خودم سی‌پی‌آر کردم. البته از دست رفت ولی من تلاشم را کردم. برای همین است که می‌گویم باید در هر خانواده دست کم یک نفر آموزش دیده وجود داشته باشد.»

➤ وجود امدادگران زن در جامعه ضرورت دارد

علاقه به نجات جان آدم‌ها او را به حرفه پرستاری می‌کشاند، کارشناسی پرستاری را می‌خواند و در بیمارستان مشغول به کار می‌شود، اما از مسیری که برای کمک کردن انتخاب کرده راضی نمی‌شود. دنبال راهی دیگر می‌گردد، راهی که در آن بتواند بدون هیچ محدودیتی برای نجات جان انسان‌ها قدم بردارد.

شهربانو

۲۷ شهریور
۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۴۴۴

عکس: مهدیه غفوریان شهرآرا



ناهید احمدی زاده از سال ۷۸ وارد هلال احمر می شود و تا سال ها پای سیستم به تدوین و تنظیم نقشه های شهری و روستایی می نشیند که در حوادث می تواند گره گشا باشد. «علاقه به کمک کردن من را به سمت هلال احمر آورد. در بیمارستانی می توانستم به مردم خدمت کنم ولی گستره خدمت رسانی هلال احمر خیلی گسترده تر است و محدود به فضای یک بیمارستان نمی شود. سال ۷۸ متوجه شدم که می خواهند امداد و نجات را در نرم افزار سیستم مدیریت اطلاعات جغرافیایی وارد کنند. من با این سیستم آشنایی داشتم و از طرفی هم به امداد و نجات علاقه داشتم و در مورد آن مطالعاتی انجام داده بودم. وارد مجموعه شدم. با کمک همکاران نقشه های شهرستان ها را تکمیل کردیم و اطلاعات جامع راه های روستایی را ثبت کردیم. آن زمان به اندازه الان امکانات وجود نداشت و این نرم افزار خیلی کارآمد بود. با استفاده از این نقشه ها به محض اینکه اتفاقی رخ می داد به سرعت طول و عرض جغرافیایی بررسی و شناسایی می شد.»

با اینکه در رشته پرستاری تحصیل کرده، مطالعات خود را به سمت نقشه برداری سوق می دهد و حدود پنج شش سال برای تدوین و تنظیم نقشه هایی که در حوادث می توانست گره گشا باشد وقت می گذارد. «همه تعجب می کردند که رشته من این نیست ولی در این زمینه در حال فعالیت هستم. علاقه زیادی به این کار داشتم و مطالعات انجام می دادم و دوره های مختلف آموزشی شرکت می کردم. یاد هست تکمیل کردن این نقشه ها برایم آن قدر مهم بود که یک دفعه از بس درگیر کار بودم که متوجه گذر ساعت نشدم. وقتی سرم را بالا کردم دیدم ساعت ۱۱ شب است و من هنوز سرکار هستم!»

همه شوکه شده بودیم

اولین تجربه خدمت رسانی امدادی او حادثه قطار نیشابور در سال ۸۲ بوده است. او به کمک مادران و زنان می رود، در حالی که فرزند شیرخوار خودش در خانه است. «با گروهی از خانم ها راهی نیشابور شدیم. منطقه بسیار خطرناک بود. با اینکه نقشه ها را برداشته بودیم، دقیقاً وسط منطقه وارد شدیم. انفجار اول تازه رخ داده بود. یاد هست آنجا یکی از آقایان آتش نشانی که در جلسات نقشه های شهری بود، من را دید و گفت: شما اینجا هم هستید؟! من گفتم: بله، بچه های هلال احمر باید همه فن حریف باشند. واقعیت هم همین است. همه بچه های امدادی فعال، با انگیزه و از جان گذشته هستند. نیشابور که رسیدیم اولین صحنه ای که دیدم جسد های سوخته بود. خیلی ناراحت کننده بود و فکر نمی کردم حادثه در این حد باشد. همه شوکه شده بودیم. این صحنه ها آن قدر درناک بود که تا مدت ها روی خودم کار کردم تا بتوانم آن ها را فراموش کنم. حقیقت این است که امدادگران در معرض صدمات روحی و روانی زیادی هستند. یکی از صحنه های دردناکی که من در این انفجار دیدم کودکی بود که خودش یک سمت و شیشه شیرش سمت دیگری افتاده بود. چون خودم بچه کوچک داشتم، این صحنه برایم عمیقاً دردناک بود. یا اجساد زنانی که لباس های آن ها پاره شده بود و بدن ها عریان بود که این صحنه ها به شدت آزار دهنده بود. تا جایی که می توانستم این بدن ها را می پوشاندم همان جا با خودم گفتم که چقدر پرورش امدادگران خانم اهمیت دارد. همه فکر می کنند که این کار مردانه است ولی واقعاً در این صحنه ها وجود زنان ضرور است. آموزش به عموم مردم به ویژه زنان بسیار مهم است. زنان ستون، پایه و مادر خانواده هستند و آموزش امدادگری به آن ها بسیار مهم است. آموزش در زنان باید گسترش پیدا کند. پایه آموزش های امدادی باید بانوان باشند.»

تماشاچی صحنه بودند

از کمک کردن گله ای ندارد اما از تماشاچیان که راه امداد را می بندد و گاهی خود هم به همین واسطه دچار حادثه می شوند گله مند است. «آن قدر سریع به منطقه رفتم که من حتی نرسیدم با خانواده ام تماس بگیرم. آن زمان بچه شیرخوار داشتم. تازه وقتی که وارد منطقه شدیم من به همسرم اطلاع دادم. جالب اینکه یک جایی ارتباط ما با گروه قطع شده بود و از طرفی در تلویزیون هم اعلام کرده بودند که چند نفر از امدادگران دچار حادثه شده اند که خانواده ام خیلی نگران شده بودند. مثل الان راه های ارتباطی راحت و ساده نبود که بخواهیم از خودمان به آن ها خبر بدهیم. البته متأسفانه آقای اصغری از همکاران ما در آن منطقه شهید شد و خیلی ها هم آسیب دیدند. یکی از بدترین اتفاقات در این حادثه و یاد دیگر حوادث تماشاگران صحنه است. در انفجار دوم قطار نیشابور کسانی جان خود را از دست دادند و سوخته بودند که تماشاگر صحنه بودند. خیلی هایم آیند ببینند چه شده است که دچار حادثه می شوند. همین مردمی که برای تماشا آمده بودند سر و صدای زیادی داشتند که این سروصدا مانع از این می شد که ما بتوانیم صداها را از زیر آوارها بشنویم. سرتیم ما مدام در بلندگواز مردم خواهش می کرد که سکوت را رعایت کنند که بتوانیم کار خود را انجام دهیم.»

به آقایان گفت کنار بروند

در میان خاطرات تلخ حادثه انفجار قطار نیشابور این بانوی امدادگر یک خاطره شیرین از نجات جان یک دختر شانزده ساله از زیر آوار را نیز دارد، خاطره ای که در میان آن همه اندوه کاشش را شیرین می کند. «همان جا احساس کردم که صدای ناله خانمی را می شنوم. دستگاه و سگ زنده یاب نداشتیم. سرتیم به آقایان گفت کنار بروند و امدادگران خانم جلو بیایند. خیلی آرام خاک ها را کنار زدیم. یک دختر شانزده هفده ساله بود. احساس کردم مرده است ولی تا نبض او را گرفتم دیدم زنده است. همه صورتش پر از خاک بود. حفره بینی، دهان و چشم ها پر از خاک شده بود. صورتش را با سرم شست و شو دادیم. ناگهان گریه کرد. این گریه او برای ما حس خیلی خوبی داشت. بعد او را اصولی حمل کردیم. این حمل اصولی خیلی مهم است زیرا در غیر این صورت، ممکن است ضایعه نخاعی ایجاد کند. راهی بیمارستان نیشابور شدیم و باز هم دچار همان مشکل تماشاچیان بودیم و در ترافیک گیر افتاده بودیم. تراکم جمعیت اطراف بیمارستان به قدری زیاد بود که آمبولانس حرکت نمی کرد. این ترافیک و تجمع جمعیت واقعاً یکی از بزرگ ترین مشکلات ماست. برای دیدن صحنه ها نایستید و اجازه دهید نیروهای امدادی به مردم کمک کنند!»

من هم دغدغه های مادرانه دارم

قرارش با زندگی این می شود که به همه کمک کند اما دغدغه های مادرانه اش را کنار نمی گذارد. «هر وقت حادثه ای ببینم سریع کیف امداد را برمی دارم و برای کمک کردن می دویم. دو دختر دارم و رسیدگی به خانواده را هم دارم. تنظیم کردن زندگی با این شغل خیلی سخت است. دغدغه های مادرانه را هم من و هم همکارانم داریم. شخصاً به نظام خانواده خیلی پای بند هستم و خانواده برایم بسیار مهم است و برایم در اولویت است. برای اینکه به کارم و به خانواده ام برسم از خودم زیاد مایه می گذارم که جایی کم نگذارم.»

پرستار، امدادگر و آتش نشان

فاطمه مرادی کارشناسی پرستاری دارد و از سال ۸۶ هلال احمر خوزستان کار خود را شروع می کند. او از سال ۹۰ به مشهد آمده و ۱۰ سالی است که در جمعیت مشهد فعالیت دارد. این بانوی امدادگر از سال ۹۲ به صورت جدی در حوزه های مختلف امدادی مشارکت داشته است. او تنها پرستار آتش نشان خراسان رضوی هم هست. البته به او لقب تنها پرستار امدادگر آتش نشان مشهدی را می توان داد. «شاید برای بعضی ها خنده دار باشد که من این همه فعالیت دارم. بعضی ها می گویند ول کن! همین بیمارستان که خدمت می کنی بس است. ولی برای من یک احساس خلأ وجود دارد و فکر می کنم بنابر تخصصی که دارم بیش از این ها می توانم به دیگران کمک کنم. در بیمارستان بیمار می آید و یک خدمت مشخص به او ارائه می کنی ولی در بحران ها و حوادث شرایط متفاوت است گاهی باید خدمات درمانی انجام دهی، گاهی باید حمایت روانی از مردم آسیب دیده داشته باشی و گاهی هم با درد دیگران باید زندگی کنی که این خیلی متفاوت تر از کار در بیمارستان است.»

فکر می کردم نگران درمانش هستم

زلزله کرمانشاه، زلزله فریمان، سیل کلات، سیل گلستان و آق قلا و حضور در حادثه سیستان و بلوچستان و گمیشان از جمله حوادثی هستند که این بانوی امدادگر در آن ها حضور داشته است. «در



اسمش را صدای زندگی گذاشتم

از سبیل کلات هم یک خاطره شیرین دارد، خاطره ای که اسم آن را صدای زندگی گذاشته است. «اصالت من از منطقه کلات است و زبان ترکی منطقه را متوجه می شدم. خانمی آن جا پیش ما آمد که ماه های آخر بارداری اش بود و خیلی هم نگران بود و گریه می کرد. از او پرسیدم: چه شده است؟ گفت: از دیروز که ترسیده ام بچه ام تکان نمی خورد. نگران بود که یک وقت بچه نمرده باشد. دست او را گرفتم و داخل چادر بردم تا ماما معاینه اش کند. تا صدای قلب بچه در چادر پیچید همه از خوشحالی اشک ریختیم. من بعدها اسم این صدا را صدای زندگی گذاشتم.»

شانزده سالگی مادر شدم

این بانوی امدادگر خودش را مدیون همراهی خانواده به ویژه همسرش می داند. «خانواده ام خیلی همراهم هستند. پسر کم کم آماده کنکور می شود. ۱۵ سالم بود که ازدواج کردم و در شانزده سالگی مادر شدم. همسرم هم نظامی است و هیچ وقت مانع فعالیت های من نبوده است. الان علاوه بر بیمارستان و برنامه های هلال احمر در ماه هشت شیفت آتش نشانی هم دارم و چنانچه در حادثه ای نیاز به حضور خانم ها باشد، مثل موارد محبوس و خودکشی در عملیات ها حاضر می شوم. برای خودم یک وظیفه می دانم که به همه کمک کنم و یکی از برنامه های هفتگی مادر خانواده برنامه آموزش شی است که من می گذارم و به اعضای خانواده کمک های اولیه را آموزش می دهم. وقتی می توانم افراد مصدوم را نجات دهم، خودم زندگی ای دوباره می گیرم. این موضوع انگیزه من را دوچندان می کند که دعای خیلی ها پشت سر من است.»

حوادث سال های اخیر حضور فعال داشته ام. همه خاطرات این حوادث همیشه جلوی چشم من و در خاطرم می مانند. یکی از برنامه ها امدادی ما این بود که به عنوان تیم درمان در منطقه کم برخوردار زهک سیستان و بلوچستان رفتم. از مناعت طبع این مردم خیلی تعجب کردم. خانمی آنجا بود که بچه هفتم خود را باردار بود و مشکلاتی داشت. ما به او کمک کردیم که شرایط بهتری تا زایمان داشته باشد. مدام از من سؤال می کرد: خانم مرادی، شما کی می روید؟ فکر می کردم نگران درمان خودش است که نیمه نماند. به او گفتم: فردا ظهر می رویم ولی تو نگران مراحل درمان نباش. فردای آن روز قبل از ظهر بچه ها صدایم کردند و گفتند خانمی دم در با تو کار دارد! تعجب کردم که چه کسی اینجا با من کار دارد! رفتم دم در. دیدم همان خانم است و برایم یک دست لباس سوزن دوزی آورده است. کار دست خودش بود که به من هدیه داد. قبول نمی کردم. گفتم این کار یک ماه خودت است. گفت: این که شما از زندگی تان زده اید تا به کمک ما بیایید برای ما خیلی ارزشمند است. مردم با وجود اینکه آسیب دیده اند با ما برخورد های خوبی دارند و تا جایی که می توانند از مادر حد توان خود پذیرایی می کنند ولی به هر حال شده است که برخورد های نامناسب هم پیش بیاید که ما به مردم آسیب دیده حق می دهیم. در یکی از امداد هایی که برای مردم سیل زده رفته بودیم یکی از خانواده ها توقع داشت برای دام های او هم چادر بدهیم ولی به دلیل محدودیت منابع این امکان وجود نداشت. متأسفانه بخاطر ندادن چادر دو نفر از همکاران ما کتک خوردند. این موارد کم است و ما باید خودمان را قوی کنیم تا شرایط مردم را درک کنیم زیرا همان دام ها کل سرمایه فرد هستند. ما باید خودمان را جای آن ها بگذاریم و ناراحت نشویم.»

مسئله‌ای به نام بودن یا نبودن!



نمی‌دانم این چه سری است که در جامعه ایرانی، در بازنمایی رسانه‌ای کار زن در محیط‌های خدماتی و امدادسان همچون پلیس، آتش‌نشانی و عرصه درمانی، به گونه‌ای رفتار می‌شود که حتی بانوان شاغل در این عرصه‌ها را هم اقناع می‌کند که جنس ضعیف‌اند و حضور آن‌ها در این عرصه‌ها هم از سر «ضرورت» و «اجبار» و نه از روی «احقاق حق» و «انسانیت» بوده است. اما در مقابل، در بازنمایی این شخصیت در موارد مشابه غربی و شرقی، نه تنها این احساس به وجود نمی‌آید، بلکه حتی در فیلم‌ها و سریال‌هایی با این مضامین که زن در آن وجود دارد و نقش اول را نیز در آن ندارد، نقش آفرینی زن به گونه‌ای بارز است که مخاطب احساس نمی‌کند انتخاب یک زن تفاوتی ساختاری در محتوا به وجود آورده است.

بگذارید این موضوع را با ارائه مثالی به شکلی روشن‌تر بیان کنیم. اوایل سال ۲۰۰۰ میلادی، سریالی استرالیایی با نام «All Saints» و با نام «پرستاران» از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش شد. موضوع این مجموعه تلویزیونی موفق که نه تنها در ایران که در کشورهای مختلف به نمایش درآمد، فعالیت تعدادی از کارکنان کادر درمانی اعم از پزشک، پرستار و تکنسین‌های مختلف در یک مجموعه درمانی بود که در کنار آن، ماجراهای مختلفی نیز برای این افراد رخ می‌داد. متن سریال به گونه‌ای تنظیم شده بود که در آن، فعالیت کادر درمانی به خوبی نشان داده شد. داستان‌ها و ماجراهای مختلفی نیز در آن اتفاق می‌افتاد، اما موضوع اصلی ارائه خدمات درمانی به بهترین وجه ممکن توسط کادر درمانی به فراموشی سپرده نمی‌شد. با وجود آنکه مسئولیت مرکز درمانی بر عهده یک مرد گذاشته شده بود، اما حضور پررنگ یک زن باتجربه در کنار کادر درمانی این موضوع را القای کرد که اصلاً کار بدون حضور زن به درستی پیش نمی‌رود. در مقابل، اواسط دهه ۹۰ سریالی با همین عنوان و تولید داخل از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد که اتفاقاً نقش آفرینی اصلی آن نیز بر عهده یک زن بود اما محتوای سریال به گونه‌ای بود که اصل خدمت‌رسانی به بیماران به فراموشی سپرده شد و باز یکران به حدی درگیر فضاهای حاشیه‌ای می‌شدند که موضوع ارائه خدمات درمانی، کلا در حاشیه قرار گرفت. نمونه این کار را می‌توان در مجموعه‌های مختلف پلیسی، درمانی و ... جست‌وجو کرد. برآیند سریال‌های ترجمه و دوبله شده خارجی تولید کشورهای مختلف این بود که کادر خدماتی در قالب یک تیم متشکل از زنان و مردان در فضای کاری به فعالیت خود مشغول هستند و حتی اگر خطا و قصوری نیز از اعضای این کادر سر می‌زند، این خطا به صورت «مردانه-زنان» تفکیک نمی‌شود. اما در تولیدات داخلی، در وهله اول این فضا این گونه دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، قصه‌های جانبی در آن به اندازه‌ای پررنگ بوده که باز غالباً اصل خدمت‌رسانی در آن به فراموشی سپرده شده است. در اینکه در جامعه ایرانی-اسلامی باید شأن و منزلت زنان حفظ شود و در نمایش خدمات جامعه زنان نیز ملاحظات شرعی و دینی مراعات شود، با عوامل و دست‌اندرکاران تولید برنامه‌ها هم‌نظر هستیم اما این موضوع را نیز نباید نادیده بگیریم که افراط در نگاه‌های خاص، همواره از زن موجودی می‌سازد که اصلاً توانایی کار در کنار مردان را ندارد و اگر قرار باشد نقش اول را عهده‌دار باشد نیز موضوع به گونه‌ای پیش رفته که یا توانایی انجام کار به درستی را نداشته یا اینکه ماجراهای جانبی، خدمات او را نادیده انگاشته است.

البته نباید این موضوع را نادیده گرفت که در صنعت مهمی همچون سینما، زن در موارد متعددی نیز به عنوان یک ابزار استفاده شده است. اما در این گونه موارد نیز غالباً تکلیف سازنده و مخاطب مشخص است و این موضوع، بیشتر در «فرم» بروز می‌کند تا در «محتوا» و این بهره‌برداری فرمی که غالباً زننده نیز هست و عموماً مورد پذیرش نیست، حتی در رده‌بندی فیلم‌ها از سوی منتقدان و عامه مردم نیز تأثیر منفی خود را نشان می‌دهد.

باور کنیم که اگر نقش زن به درستی در اجتماع تعریف شود و این گونه احجاف به‌ویژه رسانه‌ای در مورد آن صورت نگیرد، دیگر نیازی به تشکیل نهادی با عنوان «کمیسون امور بانوان» نیز باقی نمی‌ماند. شاید تشکیل چنین نهادی در دستگاه‌های مختلف، اعتراف به این موضوع است که نقش زن نادیده گرفته شده است.

البته شاید برخی نویسندگان به تفکرات افراطی متهم کنند اما واقع امر این نیست. باور کنیم و باور کنید که زنان حداقل از نظر تعداد افراد، بیش از نیمی از جامعه ما را تشکیل می‌دهند و در نظر گرفتن شایسته و بایسته آن‌ها و بی‌توجهی به ظرفیت‌های بالقوه آن‌ها نه تنها ظلم به جامعه زنان بلکه محروم ساختن جامعه از این استعداد و توانمندی است.



شهربانو

آشنبه
۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۱
۷ شوال ۱۴۴۳ شماره ۲۶۵۱

(۷)

دانشگاهی به نام جبهه

زینت زنده‌باد، بانویی که ۸ سال در جبهه امدادگری بود

از آن زنان امدادگری است که به محض شروع جنگ خانه و کاشانه را می‌گذارد و راهی میدانی می‌شود که بتواند در آن باری از روی دوش دیگران بردارد. این حضور و امدادسانی آن قدر برای بی‌بی زینت زنده‌باد مهم است که همان روز اول ازدواج با همسرش شرط می‌کند که در جبهه برای کمک به رزمندگان حضور یابد. «با همسر در همان ابتدای ازدواج شرط کرده بودم که هر موقع خواستم باید بتوانم به جبهه بروم. با اجازه او وارد جبهه شدم و تا پایان جنگ در جبهه حضور داشتم و این بهترین آزادی برای من بود که می‌توانستم با اجازه همسر و برای دفاع از کشورم، در جبهه حضور داشته باشم.»

او راهی جبهه می‌شود و تجربیات تازه‌ای از زندگی در آنجا به دست می‌آورد. «در نخستین شب حضورم در جبهه از شدت گرما و بوی بدی که در آن منطقه بود حالت خیلی بدی به من دست داد اما با وجود این شرایط بد، باز هم دوست داشتم در جبهه بمانم و به برادران و خواهرانم کمک کنم و باری از روی دوش آن‌ها بردارم.»

امدادگر هشت سال دفاع مقدس کمک به سربازان جبهه اسلام را یک افتخار برای خود می‌داند. «هرچند یک دختر نازپرورده بودم اما در کوران جبهه، سردوگرم چشیده و در آن شرایط سخت پخته شدم.»

این بانوی امدادگر چه در دوران جنگ چه پس از آن یکی از برنامه‌های جدی که پیش می‌گیرد تسهیل ازدواج جوانان است. «مراسلات‌های زیادی بر دوش داریم و برای حفظ انقلاب باید هرکدام به سهم خود گامی برداریم. به نظرم ازدواج آسان می‌تواند مشکل بسیاری از جوانان را حل کند. برای حل مشکل جوانان آستین بالا زدم و قدمی در این زمینه برداشتم. این روند پس از جنگ نیز ادامه یافته است و امروز من به عنوان واسط ازدواج و تسهیل‌کننده اجرای این سنت حسنه اسلامی شناخته می‌شوم. علاوه بر آشنا کردن جوانان برای ازدواج، با توجه به آشنایانی که در صنوف مختلف دارم تلاش می‌کنم هزینه ازدواج آنان را به حداقل برسانم.»

او خود نیز ازدواجی ساده داشته و فرزندان را هم به همین روال روانه خانه بخت کرده است. «خودم ازدواجی ساده داشتم. فرزندانم هم مراسم مختصری برای ازدواج داشتند. این امور را باید اول از خود شروع، سپس جوانان را به ازدواج آسان و قناعت سفارش کرد. ازدواج ساده و بی‌تکلف باعث استواری اساس زندگی بر پایه قناعت می‌شود و می‌تواند جامعه را از اسراف و تجمل‌گرایی غربی نجات دهد.»



علامه‌ها عاشق‌ترند



مریم قربان‌زاده
نویسنده

✚ زندگی‌ها خیلی زود به تکرار می‌رسند. از یک جایی به بعد همه چیز پشت سر هم تکرار می‌شوند. صبح به شب می‌رسد و شب به صبح و دور کارهای تکراری و آدم‌های همیشگی هم‌چنان می‌چرخد و می‌چرخد. بیدار می‌شویم، سر کار می‌رویم، خرید می‌کنیم، مسافرت می‌رویم. می‌خوریم، می‌پوشیم، دعا می‌کنیم، می‌خندیم و... هر روز همین‌هاست اما یکی در درونمان مدام می‌گوید: تو نباید تکراری باشی. امروز نباید مثل دیروز باشی. بکوش تا هر ثانیه با ثانیه قبل فرق کند، هر روز با روز قبل و هر ماه با ماه قبل. اما از یک جایی همه چیز تکراری می‌شود. وقتی اسیر تکرارهای می‌شویم دیگر نمی‌توانیم آدم‌های اطرافمان را بپذیریم، و در بهترین حالت تحملشان می‌کنیم. خیلی‌ها دارند

همدیگر را تحمل می‌کنند چون ساختن و تغییر را یاد نگرفته‌اند. پس لاجرم باید تحمل کنند. تحمل می‌کنند چون برای تغییر باید تلاش کرد، وقت گذاشت، عشق داشت و صبوری کرد. حالا که این‌ها نیست پس تحمل می‌کنند. عشق گمشده‌ای است بی‌تکرار و باطراوت. هر قدر از عمرش بگذرد خسته‌کننده نمی‌شود و نیازی به

تحمل نیست. عشق که باشد، صبر و تلاش و امید هم هست. همیشه هست.

✚ جایی که عشق باشد

در هجوم تصاویر ریز و درشت و راست و دروغ و بزرگ و واقعیت این روزها که همه را خسته کرده و روح‌ها را آزار می‌دهد، تصاویری مثل یک حریر بر جان و دل همه نشست و لطافت و طراوتی را به قاب چشم‌ها هدیه داد.

جایی که عشق باشد علامه و فیلسوف هم که باشی، فقیه و عارف و مفسر قرآن و مرجع عالی قدر هم که باشی، هشتاد و هشت ساله هم که باشی، نمی‌توانی خوددار باشی، نمی‌توانی در وداع از یک یار و همراه مسیر زندگی به راحتی دل بکنی. چه بود در زندگی این بانوی گران قدر که اشک‌های همسر علامه‌اش همه را سوزاند و به وجد آورد و به تحسین واداشت. طلبگی آن قدر که نداری و سختی و دوری دارد، آسایش و رفاه و تنعم ندارد. کنار این سختی‌ها و دوری‌ها و سفرها اگر یک همسفر و همراه نباشد، روزگار سخت‌تر می‌گذرد. طلبگی اسلوب خودش را دارد و آدم خودش را می‌خواهد. همراه و همسری می‌خواهد که ارزش علم را بداند و یار شاطر باشد نه بار خاطر و در چنین همدلی و هم‌زبانی است که طلبه می‌تواند علامه بشود، علامه‌ای عاشق و قدر شناس که با تمام اعتقاد و خوددار بودنش، نتواند اشک‌هایش را نگهدارد و بی‌ملاحظه هزاران چشم حقیقی و مجازی چنان بی‌تاب شود که دیگران متحیر شوند. این تصاویر دلنواز که منتشر شد چقدر همه دلشان خواست این گونه زندگی کنند و این گونه رحلتی داشته باشند.

مرد خدا برای رفتن همسرش و تنها شدن خودش در هشتاد و هشت سالگی بی‌تاب است. عشقی که ریشه در رضوان خدا و رضایت او داشته باشد، همیشه باطراوت است.

اینجا برای تحمل چیزی نیست. عشق‌های خدایی‌همدیگر را تحمل نمی‌کنند بلکه برای هم بی‌تاب‌اند و هر لحظه تازه‌تر از قبل زندگی را پیش می‌روند. علامه اگرچه سال‌ها پیش «زن در آینه جمال و جلال» را نوشته بود، خودش سال‌ها به همسرش از همان آینه جمال و جلال نگریسته بود و او را تمنائی از عشق الهی می‌دید که در آینه جمال و جلال الهی وارد زندگی او شده است و همچون ریحانه‌ای مهربان و صبور، کنار سختی‌های طلبگی او مانده است تا او ۶۳ کتاب سنگین و پرمغز بنویسد، صدها شاگرد تربیت کند، مفسر قرآن و فیلسوف شود، فقیه و مرجع تقلید باشد و علامه بشود. علامه‌ها عاشق‌ترند. آرامشی را که دین به زندگی‌شان داده است با هیچ چیز عوض نمی‌کنند. آسایش را اگر در مدار دین نباشد، نمی‌خواهند. این فیلسوف متأله که در محضر بزرگانی چون امام خمینی و علامه طباطبایی شاگردی کرده بیش از درس و بحث، سلوک استادان را آموخته است.

آنجا که امام خمینی (ره) در نامه‌ای برای همسر خود می‌نویسد: «تصدقت شوم. قربانت بروم. در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوت قلبم گردیدم، متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آینه قلبم منقوش است.»

و علامه طباطبایی چنان در فراق همسرش گریه می‌کرد که وقتی به ایشان اعتراض کرد که «آقا، برای جایگاه و شان شما درست نیست این قدر بی‌تابی کردن». فرمود: «من برای وفاداری همسر بی‌تاب هستم.» علامه‌ها عاشق‌ترند چون همسرشان را در خدمت خود نمی‌خواستند که او را در آینه جمال و جلال الهی می‌دیدند و جز به احترام و عاطفه و محبت با او سخن نمی‌گفتند. بی‌شک بخشی از ثواب نگارش‌ها و عبادات و تفاسیر این مردان بزرگ برای همسرانشان است. علامه جوادی آملی همین روزها فرمود: «هر چه دارم از همسر دارم.»

سلوک این بزرگان باید ترویج و تبلیغ شود. آیین زن و شوهر داری را باید از روی زندگی علامه‌ها نوشت.



شهربانو

۲۱ شهریور
۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۱
۷ تیر ۱۴۴۲ شماره ۳۵۹

(۸)



شهرزاد

دکتر سمانه پورمحمد
پژوهشگر ارتباطات و رسانه



ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمیتهم موسوی مهر
سرمدپیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی
صفحه آرایی و گرافیک:
ملک جمعی

نگاهی به کتاب «خاطرات سفیر»

دفاع از زنانگی و مسلمانی

✚ «کم‌کم داشت حالم از اون شرایط به هم می‌خورد، بچه‌ها متوجه نمی‌شدن که من دارم سر کار می‌ذارمشون یا واقعا متن شعر همین قدر سخیفه. خدا خدا می‌کردم که هرچه زودتر اثر فاخری (!) که می‌شنیدیم بساطش جمع بشه اما همیشه درست توی همین شرایط، زمان کش می‌آد و واحد گذشت زمان از ثانیه به شبانه روز تغییر پیدا می‌کنه! سیلون دست به سینه وایساده بود و داشت سعی می‌کرد عمیق نداشته شعر رو بفهمه! چند بار به سرم زد به شون بگم: ببینید بچه‌ها، این اصلا در سطحی نیست که اسمش رو شعر بذارم! طرف به چیزی خونده رفته. امانمی‌شد. آبروریزی بود. بعد از اون همه افاضات درباره شعر و ادب پارسی و مردم ادیب کشورم، جای همچین حرفی نبود. ویدد که سمت چپ مغی نشسته بود و تا اون موقع ساکت بود گفت: من فکر می‌کنم اصلا با معشوقش مؤدب حرف نمی‌زنه! گفتیم: خب، البته بله. کلا شعرش جویری گفته شده که با آدم با فرهنگی طرف نباشیم! مغی گفت: خب، بعدش چی می‌شه؟»

آنچه خواندید بخشی از کتاب «خاطرات سفیر» به قلم نیلوفر شادمهری است، کتابی شامل ۳۱ خاطره در ۲۲۳ صفحه که انتشارات سوره مهر منتشر کرده است. به گفته نویسنده، برخی از این خاطرات پیش‌تر در وبلاگی به نام «سفیر» منتشر شده است. این اثر چالش‌های یک بانوی

مسلمان را به عنوان دانشجوی ممتاز ایرانی در فرانسه با لحنی کاملاً دوستانه و خودمانی و راحت به نمایش می‌گذارد. نویسنده برای تحصیل دوره دکتری طراحی صنعتی، موفق به کسب بورسیه دانشگاه شهر آنژ می‌شود، شهری کوچک در کشور فرانسه که به تسهیلات دانشگاهی و کمک به دانشجویان برای انجام پروژه‌های علمی مشهور است. این سفر ابتدا با هدف رسیدن به سطح علمی بالاتر و کسب مدرک دکترا در رشته تخصصی نویسنده انجام می‌شود، اما با حضور در فضا و موقعیتی تازه که خصوصا با عقاید شادمهری بسیار متفاوت است، معنای دیگری به خود می‌گیرد و انگار هدف به وسیله تبدیل می‌شود. مواجهه او با آدم‌های مختلف، اتفاقات متفاوت و پیشامدهای غیرمنتظره این خاطرات را جذاب‌تر می‌کند. شادمهری در این کتاب زمان‌ها و موقعیت‌های متفاوتی را به تصویر می‌کشد: از قبول نشدن در بهترین دانشگاه فرانسه تنها به دلیل حجاب و دست ندادن با سرشناس‌ترین استادان مرد تا برگزاری دعای عهد در اتاق خوابگاه و خواندن دعای کمیل. در همه این موقعیت‌ها، نویسنده شرایطی را ترسیم می‌کند که هرچند در یک کشور اروپایی اتفاق می‌افتد، برای مخاطب بسیار آشنا و قابل درک و همذات‌پنداری است. «خاطرات سفیر» قلمی نه زنانه بلکه دخترانه دارد. اثری است که بی‌شک برای مخاطب نوجوان می‌تواند جذابیت داشته باشد. بارزترین موضوع کتاب حجاب است و مبتنی بر خاطرات شخصی، با نگاهی فرهنگی و مردم‌شناسانه نگارش شده است. این کتاب به دلیل درون‌مایه و محتوای آن مورد توجه بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته است. رهبر معظم انقلاب نیز در جریان یکی از دیدارها با اشاره به این کتاب گفتند: توصیه کنید خانم‌هایتان این کتاب را بخوانند.

خواننده در «خاطرات سفیر» با مباحثات و گفت‌وگوهای عقیدتی نیلوفر شادمهری در خوابگاه دانشجویی روبه‌روست و او بیشتر از این گفت‌وگوها برای خواننده خود سخن گفته است به طوری که درباره دلیل شروع نوشتن این خاطرات گفته است: آن زمانی که من شروع به مکتوب کردن این خاطرات کردم، تعدادی از دانشجویان مسلمان را می‌دیدم که همان اتفاقاتی که برای من پیش آمده، برای بعضی از این‌ها نیز افتاده بود.



خاطرات سفیر

• نویسنده: نیلوفر شادمهری